

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

کیوان باژن

۱۱/۰۱/۰۴

[سانسور، تضاد بین «سنت» و «مدرنیته» \(بخش دوم\) / کیوان باژن](#)

## به یاد جان باختگان راه اندیشه و قلم



اشاره:

گفتیم (۱) که «سانسور» در یک کلام، مبارزه ای است طبقاتی و مبارزه ای است خونین بین «جهل» و «آگاهی»، «شعور» و «بی شعوری»، «سنت» و «مدرنیته». جهلی که مترصد است هرگونه آگاهی و دانش را به زور هم که شده از میان بردارد. البته در این جا لازم است هم صدا با «رزا لوگزامبرگ» تکرار کنیم تا قبل از تفکر سوسیالیستی هر گونه تفکری نه تنها تفکری مدرن نیست. خلاف ادعای به اصطلاح تنوریسین های خوش نشین ساخته و پرداخته اربابان قدرت. بل عین جهل بوده و تفکراتی است عقب مانده و بر پایه جهل و خرافه و سود و زیان.

و نیز گفتیم «سانسور» یکی از موانعی است که نقش بسیار گسترده ای در کند کردن حرکت های فرهنگی و البته کند شدن روند تکامل فکری مردم داشته و دارد؛ چرا که حد و حدود و چهارچوب نمی شناسد و تا نابودی کامل «اندیشه» می تازد. هم چنین گفتیم از همان لحظه که ممانع «تجربه» و «تفکر» مستقل کودک می شویم، «سانسور» نطفه شوم خود را می بندد و ریشه های خود را در ذهن می گستراند. به عبارت دیگر محصور نگاه داشتن کودک از بسیاری مسائل به بهانه اخلاق، سنت، روحیه پدرسالاری یا مادرسالاری، حتا سن و... می تواند آغازی برای «سانسور» تلقی شود.

اینک به اشکال و عواقب «سانسور» به عنوان وسیله ای برای پامال کردن آزادی، یعنی قصاص قبل از جنایت می پردازیم.

CENSORED

۲

واقعیت این است که در جوامع طبقاتی؛ اندیشه نیز طبقاتی است. اندیشه طبقاتی؛ خود، محصول بلامنازع تفکر «سرمایه»، «زور» و «قدرت» است. در واقع «طبقه استثمارگر، با پشتوانه ربهوده خویش که تبلور و تراکم نیروی «کار» مردمان محروم و خاموش است، به موجودیت تحمیلی خویش، قدرتی شیطانی بخشیده و زیرسلطه تجهیزات نظامی، فرهنگ انحطاطی خود را به لعاب مفاهیم مترقی هنر و فرهنگ امروزی آلاید می گسترده تا بیش از پیش، پاسخ گوی نیازمندی های متجاوزین جهانی باشد» (۲)

در این جا اما، پرسش اساسی این است که چنین مسأله ای، چه گونه صورت می گیرد و عواقب ناشی از وجود یک محیط سانسور زده چیست؟ باید توجه اشد که تمام تلاش «سرمایه» در چنین جامعه ای، در وهله نخست؛ معطوف است به تخدیر ادبیات و هنر، هم چنین مثله کردن هر نوع عقیده و اندیشه ای و سپس رواج تعلیمات خرافی و آن چه سرمایه، «خود» می خواهد و لا غیر. در چنین حالت تأسف باری، این سانسور است که ابعاد وسیع خود را به گسترده ترین وضع به هنر و ادبیات تحمیل می کند. این جا است که نویسنده و هنرمند، ناگهان، خود را مغلوب شده می بیند. مغلوب در برابر همه آن چه که دستگاه سانسور در ذهنش تحمیل کرده. لیکن فاجعه می آغازده. چرا که هدف اساسی سانسور، چیزی نیست جز این که ذهن، به صورت مکانیکی، حذف کردن را بپذیرد و اتفاقاً می پذیرد. نشریات، می پذیرند تحلیل نکنند تا حداقل بسته نشوند. نویسنده بسیاری از مسایل ذهنش را نمی نویسد تا کتابش- که البته یک سال در اداره سانسور مانده- چند ساله نشود. سینما از طرح بسیاری از مسایل پرهیز می کند تا به ورشکستگی و فلاکت نیفتد و... و درست در همین جا است که ترس، سایه شوم خود را هر چه بیش تر می گستراند. به این ترتیب، قول آن فرزانه درست در می آید که:

«... امروز، هنر و ادبیات ما، هنر و ادبیات ترس نیست، هنر و ادبیاتی ترسوست. همواره می گریزد، تحقیر می شود، در انزوا چون شیر، یال برمی آشوبد و در جمع- در جامعه- چون روباهی زیرک، از خطر می گریزد...» (۳) و وقتی چنین ادبیات و هنری به وجود آمد، اشکال «سانسور»- که تاکنون پنهان بود- سرباز کرده، خود را در معرض نمایش می گذارد تا هر چه بیش تر چهره کریهش نمایان شود. چهره ای چندگانه که مهم ترین و پلشت ترین این چهره ها را می توان به صورت زیردسته بندی کرد:



نخستین و اساسی ترین شکل «سانسور»؛ سانسورسنتی است. در این مرحله، فضای فکری و ذهنی جامعه، طوری ساخته می شود که مردم، ناخودآگاه- و از روی عادت یا تعلیم مدارس وحتا قبل از آن، خانواده و...- ممنوع بودن بسیاری مطالب را می پذیرند، بی آن که به طور مشخص، قانونی وجود داشته باشد. در این جا البته نقش خانواده و رابطه ای که بر مبنای روح پدرسالاری و مردسالاری در آن وجود پیدا می کند، بسیار مهم و با اهمیت است.

شکل دوم اما، خود را در شکلی قانونی نشان می دهد. این که به طور کلی، بحث در مورد برخی از مسایل، ممنوع اعلام می شود. در واقع، در شعور جمعی جامعه سانسور زده، ذهنیتی ایجاد می شود که انگار دخالت در چنین مسایلی کفر محض بوده و ورود به حریم آن ها، تخطی از قانون تلقی می گردد. شکل دیگر، حذف مطالب و اندیشه از بالا است بدون این که دستور العمل ثابتی برای آن مطرح باشد. خودسانسوری نیز از دیگر اشکال سانسور است. به این ترتیب که نویسنده و هنرمند و به طور کلی اهل اندیشه؛ به سبب ترس از چاپ نشدن یا معطل شدن اثرش یا برای جلوگیری از زیان مالی یا ترس از این که ارتباطش با مخاطب قطع گردد و... ناگزیر به اعمال سانسور و حذف مطالب و اندیشه خود می گردد. توقیف و جمع آوری اثر بعد از انتشار ویا حربه های غیرقابل پیش بینی چون بایکوت کردن اثر و تبلیغات منفی برای کم اهمیت جلوه دادن آن، همه و همه از اشکال متفاوت سانسور اند و بالاخره حذف فیزیکی خالق اثر و صاحب اندیشه که فجیع ترین نوع سانسور در یک جامعه است. همه این اشکال، می تواند به بحران عظیم فرهنگی جامعه منتهی شود. چرا که عواقب ناشی از سانسور چنان گسترده است که در مدت کوتاهی می تواند به طور کلی به مرگ فرهنگ و ادبیات بینجامد.

قطع پیوند نویسنده و هنرمند از ملت،حتا قطع پیوند روشنفکر با منبع ذخایر فرهنگ بشری، بی خبرنگار داشتن مردم جامعه سانسور زده و در نهایت فاسد شدن شان- چرا که جز شکم و مادیات و تنازع بقاء به چه می توانند پای بند باشند؟!- و در نهایت پائین آمدن شعور اجتماعی و ذوق فرهنگی و ادبی- و چه بهتر برای «سرمایه»، اگر شعور اجتماعی، هر چه بیش تر تنزل کند!- و... از جمله این عواقب محسوب می شود.



«سانسور» در واقع؛ جلاد بی رحم استعداد های خلاق است. اختاپوسی که با هر نوع اندیشه مترقی، دشمن بوده و سایه شوم اش را بر آن می افکند. حرمت مفاهیم انسانی را از بین برده و کلمات را از محتوای شان خالی می کند و آن چه باقی می ماند نطفه ای ناقص و عقیم خواهد بود که نمی تواند به رشد و بالندگی خود ادامه دهد و در نهایت، نوزادی ناقص الخلقه به وجود خواهد آمد که تنها لاشخورها را به کار آید.

«سانسور» در روی دیگرش، سبب جوان مرگی هنر و ادبیات نیز می گردد. چرا که وقتی اثر منتشر نمی شود؛ وقتی خالق اثر می بیند که هر چه می آفریند، به وسیله سانسور، مثله شده و خالی از بار مفهومی خود، عرضه می گردد و عصاره فکرش با سرنگ سانسور از اثر، کشیده شده و به دست مردم نمی رسد، به ناچار در خود فرو رفته، از حرکت بازمی ماند. اما همان طور که گفتیم «سانسور» به این هم رضایت نمی دهد. اگر نویسنده و هنرمندی در برابر همه این فشارها مقاومت کند و به هر طریق ممکن، سلامت ذهن و عین خود و رابطه اش را با مردم حفظ کند، آن گاه «جلاد سانسور» به خشم آمده در برابر نیروی قلم، می ایستد؛ آن هم نه با حذف «اثر»، بلکه با حذف «خالق اثر». قتل هائی که در طول تاریخ کشورمان گریبان اهل اندیشه را گرفته، همه در این راستا بوده است. کسانی چون «میرزاده عشقی»؛ «فرخی یزدی»؛ «خسر و گل سرخی»، «صمدبهرنگی»؛ «سعید سلطانپور»؛ «مجید شریف»؛ «محمدجعفر پوینده»؛ «محمد مختاری» و دهها شخصیت فرهیخته دیگر که همه از جمله قربانیان سانسور در کشور ما بوده و هستند و «دریغا شیر آهن کوه مردانی» که این چنین گرفتار تیغ بی رحم سانسور، شده اند!

ادامه دارد

پانویس:

۱. رجوع شود به بخش آرشیو و بلاگ

۲. به نقل از «نوعی از هنر، نوعی از اندیشه»، سعید سلطانپور، ص ۶

۳. همان، ص ۱۰

| نوشته شده در جمعه دهم [جدی] دی ۱۳۸۹ ساعت ۵:۲۳ توسط کیوان باژن